فهرست مطالب

[موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسئله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت) 2](#_Toc536696462)

[اشاره 2](#_Toc536696463)

[بررسی دلالت روایت عبدالله ابن أبی یعفور 2](#_Toc536696464)

[مبحث اوّل: سؤال از معرّف حقیقی یا علامت عرفی و شرعی؟ 2](#_Toc536696465)

[مبحث دوّم: مفهوم عبارات «ستر، عفاف، کفّ» 2](#_Toc536696466)

[احتمالات مطرح‌شده در بحث 2](#_Toc536696467)

[نظر ما در مبحث دوم: أقوی بودن علامیّت 3](#_Toc536696468)

[مبحث سوّم: معنای «أن تعرفوه» 4](#_Toc536696469)

[چند نکته در باب «تعرفوه» 4](#_Toc536696470)

[نکته اوّل: شناخت حاصل از حجّت 4](#_Toc536696471)

[نکته دوم: استغراقی یا مجموعی بودن جمع مخاطب در تعرفوه 5](#_Toc536696472)

[احتمال اوّل: شناخت استغراقی 5](#_Toc536696473)

[احتمال دوم: شناخت مجموعی 6](#_Toc536696474)

[نکته سوم: موضوعیّت یا طریقیّت داشتن معرفت و شناخت در تعرفوه؟! 7](#_Toc536696475)

[مثال: «تبیّن» در آیه 187 سوره بقره 7](#_Toc536696476)

[احتمال اوّل: موضوعیّت داشتن معرفت 8](#_Toc536696477)

[احتمال دوم: طریقیّت داشتن معرفت 8](#_Toc536696478)

[نتیجه بحث تاکنون 9](#_Toc536696479)

[مبحث چهارم: ذوالعلامه چیست؟ 9](#_Toc536696480)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسئله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت)

## اشاره

## بررسی دلالت روایت عبدالله ابن أبی یعفور

همان‌طور که ملاحظه فرمودید در جلسات گذشته بحث بر سر روایت عبدالله ابن أبی یعفور بود که هم در بحث سند مباحث مفصّل را می‌طلبید و همچنین در دلالت نیز از نکات مهمّی در حوزه مدلول برخوردار است که به‌تناسب وارد بحث شدیم.

تاکنون دو مبحث عرض شده است:

### مبحث اوّل: سؤال از معرّف حقیقی یا علامت عرفی و شرعی؟

مبحث اوّل این بود که سؤال سائل از معرّف حقیقی است یا از علامت عرفی و شرعی سؤال شده است؟

در این بحث عرض شد که باملاحظه آنچه که قبلاً عرض شد ظاهر سؤال همان پرسش از علامت و نشانه عدالت می‌باشد نه از حقیقت عدالت و قرائنی که برخلاف این نظر بود –حتّی قرینه‌ای که مرحوم شیخ به آن ملتزم بودند- ازنظر ما تمام نیست.

و لذا در مبحث و سؤال اوّل که می‌فرماید آیا روایت از علامت بحث می‌کند یا از معرّف، ما همچنان و علیرغم نکاتی که البته بسیار دقیق بود و در کلمات مرحوم شیخ اعظم نیز وجود داشت پاسخمان این است که روایت درصدد بیان علامت است.

### مبحث دوّم: مفهوم عبارات «ستر، عفاف، کفّ»

و اما در مبحث دوّم سخن پیرامون این مسئله بود که عبارات «ستر، عفاف و کفّ» آیا وصف فعل است یا وصف صفت درونی است؟

#### احتمالات مطرح‌شده در بحث

در اینجا نیز چهار احتمال مطرح شد و در پاسخ به اینکه کدامیک از این چهار احتمال در اینجا وجود دارد، مجرّد فعل ترجیح داده شد.

جهت یادآوری عرض می‌شود که آن چهار احتمال مطرح در این مسئله به این شرح بود:

1. عفاف و کفّ عبارت باشد از فعل و ترک یا به‌عبارت‌دیگر مجرّد الاجتناب و الارتکاب
2. عبارت باشد از ملکه
3. فعل و ترک مستند به ملکه
4. فعل و ترک ناشی از داعی خوف الهی (نظر مرحوم خوئی)
5. البته احتمال پنجم نیز در اینجا وجود داشت که عرض شد احتمال تفصیل می‌باشد که این عناوین تفکیک شوند منتهی چهار احتمال پایه همان موارد است و احتمال دیگر این است که گفته شود تمام عبارات در یک احتمال به‌تنهایی نیست و ممکن است برخی از عبارات دارای یک احتمال و برخی دیگر دارای احتمال دیگری باشند، که البته می‌توان این احتمال پنجم را به شقوق مختلفی تقسیم کرد اما اصل مسئله این است که و لو یکی از این مفهوم‌ها فراتر از فعل، آیا مطلب دیگری را افاده می‌کند یا خیر؟

##### نظر ما در مبحث دوم: أقوی بودن علامیّت

در مبحث دوّم نیز در پاسخ به سؤال مطرح‌شده، ترجیح ما این بود که در توازن قرینه علامیّت و طرف مقابل بایستی علامیّت اصل گرفته شود و بر اساس آن یکی از این احتمالات تعیین شود.

توضیح مطلب اینکه؛ این‌چنین نیست که یک‌سوی مسئله مسلم و روشن باشد که مثلاً عفاف همان ملکه است و یا فعل مشتمل بر ملکه است. اگر این نظر پایه محکمی داشت این را در جواب امام به‌عنوان اصل اخذ کرده و در مورد سؤال سائل عرض می‌کردیم که مقصود همان معرّف و مبیّن حقیقی عدالت است که مورد سؤال قرارگرفته است درحالی‌که پاسخ امام دارای چند احتمال است و به همین دلیل است که در توازن این دو بحث که سؤال سائل از این است که به امام عرض می‌کند نشانه‌ای به من بده و جواب امام هم –بنا بر نظر شیخ- ظهور در ملکه دارد، اگر ظهور این عفاف در ملکه و یا فعل مشتمل بر ملکه یک ظهور سرراست یک‌طرفه و دارای قوّت –آن‌چنان‌که شیخ تلقّی کرده است- این را اخذ کرده و سپس عرض می‌شد که این سؤال از حقیقت نیست و درواقع درصدد بیان این است که حقیقت عدالت چیست، و درنتیجه بر محور شیخ قرارگرفته و پیش می‌رفت.

اما عرض ما این بود که در جواب امام در این روایت چند احتمال وجود دارد و اگر ما در شرایط عادی هم قرار داشتیم ممکن بود معتقد شویم که افاده ملکه می‌کند اما این در حالت طبیعی خود می‌باشد درحالی‌که در اینجا یک قرینه‌ای وجود دارد و قرینیّت سؤال از علامت (که در بحث اوّل عرض شد) قوّتش بیشتر از سمت جواب می‌باشد و درواقع در سمت جواب امام طیفی از معانی وجود دارد که اگر هیچ مسئله خارجی وجود نداشت به سمت ملکه متمایل می‌شدیم اما وقتی ملاحظه می‌شود که در سؤال سائل قرینه‌ای بر علامیّت وجود دارد موجب می‌شود که علامیّت أقوی شود که این مسئله بیانگر این مطلب است که ستر و عفاف و کف همان احتمال اوّل را می‌رساند. چراکه مقام علامیّت اقتضاء می‌کند که یک شاخص و شاغولی به دست فرد برسد که به هر مسئله‌ای که برخورد با همان شاخص و شاغول اندازه‌گیری کرده و جواب را به دست آورد. اما اگر قرار باشد در این شاخص و علامت مجدداً شخص به مواردی ارجاع داده شود که دارای دشواری است کمی بعید به نظر می‌رسد و حتّی احتمال چهارم مرحوم خوئی نیز وجهی ندارد و درواقع در اینجا فهرستی از تکالیف شرعی وجود دارد که باید دید شخص مرتکب این تکالیف می‌شود یا خیر، و اینکه فعل و ترکش با این تکالیف منطبق است یا خیر.

در جلسات گذشته تا اینجا پیش رفته و نهایتاً در بحث دوم نیز احتمال اوّل از احتمالات چهارگانه و همچنین علامیّت در روایت أخذ شد.

در مورد این مباحثی که تاکنون عرض شد آنچه در کلام مرحوم شیخ و مرحوم خوئی و مرحوم حکیم و ... وجود دارد این‌چنین نیست که به‌این‌ترتیب پیش‌آمده باشند که احتمالات به این شکل تنظیم‌شده و احتمال اوّل ترجیح داده شود، که ازنظر ما احتمال اوّل به تلقّی‌های پیشین علماء نزدیک‌تر می‌باشد و نتیجتاً مشخص شد که طبق آنچه که ما معتقد هستیم همان حسن ظاهر صحیح است به‌علاوه مبحث سوّمی که در ادامه عرض می‌شود که مکمّل این بحث می‌باشد.

### مبحث سوّم: معنای «أن تعرفوه»

مبحث سوّم در ذیل روایت شریفه عبدالله ابن أبی یعفور این است که «أن تعرفوه» به چه معنا است؟

هنگامی‌که عبدالله ابن أبی یعفور از امام صادق سلام‌الله‌علیه سؤال از علامت می‌کند به این بیان که «**بِمَ تُعْرَفُ عَدَالَةُ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى تُقْبَلَ شَهَادَتُهُ لَهُمْ وَ عَلَيْهِمْ**» امام در پاسخ می‌فرمایند «أ**نْ تَعْرِفُوهُ بِالسِّتْرِ وَ الْعَفَافِ وَ كَفِّ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ وَ الْيَدِ وَ اللِّسَانِ وَ تُعْرَفُ بِاجْتِنَابِ الْكَبَائِرِ الَّتِي أَوْعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ مِنْ شُرْبِ الْخُمُورِ وَ الزِّنَا وَ الرِّبَا وَ عُقُوقِ الْوَالِدَيْنِ وَ الْفِرَارِ مِنَ الزَّحْفِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ**» که همان‌طور که ملاحظه شد امام با عبارت «أ**نْ تَعْرِفُوهُ**» پاسخ را شروع می‌کنند.

در مورد امور که امام در جواب می‌فرمایند عرض کردیم که أظهر در این امور همان أفعال است یعنی همان واقعیّت‌های عینی خارجی که وجود دارد نه مسائل پیچیده ملکه یا اینکه بنا بر داعی الهی است، بلکه همان‌که امام می‌فرمایند «بکفّ البطن و الید و اللّسان و...» همان واقعیّت‌های خارجی است که در بحث دوّم این‌چنین تفسیری از متعلّق أن تعرفوه ارائه شد.

اما سؤال در مبحث سوّم این است که خود «أ**نْ تَعْرِفُوهُ**» به چه معناست؟ یعنی اینکه امام می‌فرمایند «بشناسید آن شخص را به ستر و عفاف و کفّ» چه معنایی را افاده می‌کند؟

##### چند نکته در باب «تعرفوه»

در باب این عبارت چند نکته وجود دارد:

###### نکته اوّل: شناخت حاصل از حجّت

نکته اوّل در باب «تعرفوه» این است که این عبارت که به معنای علم و شناخت می‌باشد طبعاً مقصود از آن علم و شناخت و حجّت می‌باشد به این معنا که یقین یا اطمینان پیدا شود و یا حجّتی برای شخص حاصل شود. حال این عبارت «عرف» که به معنای علم جزئی و دقیق می‌باشد یا به این صورت است که خود دارای معنای عامی می‌باشد که گفته شود «تعروفه» یعنی «تحصلوا علی حجّةٍ» یعنی باید حجّت داشته باشید که سپس گفته می‌شود که حجّت یا قطع است، یا اطمینان است که از ناحیه تماس شخص و ... پدید می‌آید و یا حجج دیگری از قبیل خبر یا بینه و یا شهرتی است که افاده اطمینان می‌کند و موارد دیگری از این قبیل می‌باشد.

پس یا از ابتدا این‌چنین تفسیر می‌شود که «تعرفوه» به معنای مطلق حجّت می‌باشد و یا اینکه اگر مقصود فقط علم و اطمینان باشد طبعاً حجّت هم جای آن را می‌گیرد با استفاده از ادلّه‌ای که حجیّت را برای حجج جعل می‌کند که یکی حاکم بر دیگری شده و مفهوم را توسعه می‌بخشد که ازاین‌جهت تفاوتی با یکدیگر ندارند و ازلحاظ فنی و اصولی می‌توان به چند صورت بیان کرد، اما خروجی نهایی مسئله همین است که معرفت در اینجا هم شامل قطع می‌شود، هم شامل اطمینان عقلائی می‌شود که به‌منزله قطع می‌باشد و هم حجج دیگری همچون بینه و امثال این‌ها را در برمی‌گیرد.

این نکته اوّل در مورد عبارت «أن تعرفوه» می‌باشد که عرض شد شناخت ستر و کفّ و عفاف بنا بر یک حجّت باشد که یا به‌وسیله مشاهدات شخص در تعاملات و معاشرت‌ها به دست می‌آید و یا اینکه از راه‌های دیگری این حجّت حاصل‌شده است که شخص دارای ستر و کفّ و عفاف می‌باشد.

###### نکته دوم: استغراقی یا مجموعی بودن جمع مخاطب در تعرفوه

نکته دیگر در عبارت «تعرفوه» این است که این جمعی که در این لفظ آمده است آیا استغراقی است یا مجموعی است؟

توضیح مطلب اینکه، در این عبارت از صیغه جمع مخاطب استفاده‌شده است؛ به این معنا که «شما (یعنی مسلمانان و مخاطبان این خطاب) او را به این امور بشناسید».

این عبارت را به دو صورت می‌توان معنا کرد:

احتمال اوّل: شناخت استغراقی

معنای اوّل آن استغراقی است که «أن تعرفوه» یعنی «أن تعرف أنت، أن تعرف أنت، أن تعرف أنت ....» که درواقع منحل می‌شود به تعرف‌های متعدد به عدد مخاطبین و مکلّفین. یعنی هرکسی خودش ستر و عفاف را در این شخص بشناسد.

این احتمال اوّل است که بنابراین احتمال باید گفته شود حضرت هرکسی را به شناخت خود ارجاع می‌دهد و می‌فرماید اگر شما نسبت به شخص شناخت پیدا کردید و این شناخت همان‌گونه باشد که در نکته اوّل عرض شد یعنی یا شخص خودش به‌واسطه معاشرت با آن‌طرف مشاهده کرده و علم و اطمینان پیداکرده است و یا از طرق دیگر به این اطمینان رسیده است که آن شخص در زندگی خودش طبق روال منطبق بر شریعت پیش می‌رود و این فسق و فجور و مسائلی که در اینجا مطرح می‌شود در کار و زندگی او وجود ندارد.

البته اینکه گفته می‌شود هرکسی خودش تشخیص دهد ممکن است این تشخیص به‌وسیله اشتهار به دست آید چراکه یکی از راه‌های اطمینان آور نیز همین اشتهار است، یعنی خودِ شخص ندیده است اما از هرکسی که سؤال می‌کند مشخص می‌شود که اشتهار در مورد او این است که اهل فسق و فجور نیست و درواقع آن شهرتی که نوع اطمینان عقلائی را حاصل کند یک نوع دلیل و وجه برای معرفت می‌باشد.

این احتمال اوّل است که «أن تعرفوه» به صورت استغراقی و انحلالی باشد به این معنا که هرکسی برای خود «تَعرف» داشته باشد.

احتمال دوم: شناخت مجموعی

احتمال دیگری که در اینجا وجود دارد این است که «أن تعرفوه» به صورت مجموعی باشد به این معنا که «أن تعرفوه» یعنی افرادی که با آن شخص معاشرت دارند او را به این امر بشناسند و درواقع نوعی اشتهار در کار باشد که این همان حسن شهرت می‌شود.

درواقع هنگامی‌که سؤال می‌شود نشانه کشف عدالت از شخص چیست در جواب گفته می‌شود علامتی که برای شما عدالت را کشف می‌کند این است که اشخاصی که با او مرتبط هستند من‌حیث‌المجموع او را به ستر و عفاف و کفّ بشناسند و درواقع «أن تعرفوه» یعنی به صورت مجموعی نسبت به او شناخت وجود داشته باشد.

که بنا بر احتمال دوّم باید گفته شود «أن تعرفوه» عنوان مشیر به اشتهار می‌باشد، و درواقع «**أن تعرفوه بالسّتر و العفاف و الکفّ**» یعنی این شخص اشتهار به این افعال داشته باشد. البته اگر کسی به‌تنهایی دارای علم و اطمینانی است این‌ها قطعاً حجّت است و بحثی در آن نیست اما اگر قرار باشد علامتی برای شناخت معیّن شود این علامت همین است که شخص اشتهار به کفّ و عفاف داشته باشد.

این هم احتمال دیگری است که در اینجا وجود دارد.

حال عرض می‌شود که در شرایط عادی بین احتمال اوّل که استغراقی انحلالی بود و احتمال دوّم که شناخت مجموعی غیر انحلالی است، اصل همان استغراقی است. مثلاً درجایی که گفته می‌شود «أکرم العلماء» این به معنای این است که «أکرم هذا، أکرم هذا، أکرم هذا ...» که درواقع آن عبارت جمع منحل در افراد آن می‌شود، اما اینکه گفته شود «آمن بالأئمه» که در این عبارت مجموعی است و وقتی گفته می‌شود «ایمان به ائمه بیاورید» این عامّ مجموعی است و معنای آن این است که یک ایمان به همه آن‌ها بیاورید و اگر یکی از آن‌ها در این مجموعه نباشد تکلیف انجام‌نشده است. این معنا در «أن تعرفوه» خلاف ظاهر می‌باشد بلکه ظاهر اوّلیه همان شناخت استغراقی می‌باشد.

پس احتمال اوّل بر اساس ظاهر عبارت تعیین می‌شود. البته ممکن است کسی به دلیل قرینه علامیّت که در روایت وجود دارد ادّعا کند که ظهور بیشتر علامیّت در این است که شخص اشتهار داشته باشد، یعنی وقتی سائل می‌گوید «بم تعرف عدالة الرجل بین المسلمین» در جواب می‌فرمایند «أن تعرفوه» یعنی شما مسلمانان او را این‌چنین بشناسید، یعنی مجموعاً اشتهاری نسبت به او حاصل‌شده باشد. این علامیّت تا حدود کمی ذهن را به سمت مجموعی سوق می‌دهد اما مع‌ذلک این به حدّی نیست که قرار باشد از ظهور اوّلیه آن دست برداشته شود. فلذا «أن تعرفوه» یعنی هر کس در اثر معاشرتی که دارد و یا در اثر اشتهار که در ضمن معنای اوّل هم وجود دارد، به‌هرحال شخص به هر دلیلی اطمینانی پیداکرده است که او اهل ستر و عفاف و کفّ می‌باشد که این کفایت می‌کند.

سؤال: اگر معنای استغراقی مقصود بود آیا بهتر نبود که خطاب را به صورت مفرد ذکر کنند؟

جواب: خیر چراکه حضرت در مقام تعمیم مطلب می‌باشند و همچنین باید گفت جمع‌هایی که در آیات و روایات آمده‌اند همه استغراقی است الا ما خرج بالدّلیل. اینکه گفته شود برای بیان استغراق باید از صیغه مفرد استفاده شود اصلاً پذیرفته نیست و نمی‌توان علامیّت آن را قبول کرد چراکه درصد بالایی از خطابات جمع می‌باشد و در میان این خطابات جمع بیش از نود درصد آن‌ها استغراقی می‌باشد.

سؤال: آیا استغراق در اینجا فقط در مورد اصل شناخت است یا صفات را نیز شامل می‌شود؟ به این معنا که این صفات می‌بایست مجموعاً در شخص وجود داشته باشد یا اگر به صورت جداگانه نیز باشند شامل می‌شود؟

جواب: خیر، در مورد صفات حتماً باید مجموعی باشد چراکه به صورت جداگانه خالی از ارزش می‌باشد. اینکه مثلاً کسی کفّ بطن دارد و کفّ فرج ندارد! فلذا در این مقام حتماً مجموعی مقصود است. البته سؤال خوبی است اما جواب آن واضح است که وقتی گفته می‌شود «بالسّتر و العفاف و کفّ البطن و الفرج و الید و اللّسان» به معنای همه این صفات مجموعی است و اگر هر یک از این‌ها نباشد عدالت ساقط می‌شود. و همچنین در ادامه که می‌فرمایند «باجتناب الکبائر» این به معنای تمام کبائر به نحو مجموعی است نه به نحو استغراقی که اگر یکی از آن‌ها وجود داشت به نحو خود دلالت بر استغراق می‌کند و نیاز به دیگری ندارد، فلذا از این شواهد این یقین حاصل می‌شود که قطعاً این مطلب مجموعی است.

پس در نکته دوّم عرض شد که این عبارت به نحو استغراقی می‌باشد اگرچه اشتهار که در احتمال دوّم مطرح شد نیز می‌تواند زیرمجموعه شناخت قرار گیرد چراکه یکی از راه‌های اطمینان انسان همین است که مجموعه کسانی که با یک نفر ارتباط دارند معتقدند که این شخص اهل ستر و کفّ و عفاف است که همین هم در بسیاری موارد اطمینان آور است.

نکته سوم: موضوعیّت یا طریقیّت داشتن معرفت و شناخت در تعرفوه؟!

نکته دیگر در این عبارت این است که این «أن تعرفوه» که گفته می‌شود قطع یا اطمینان است که در موضوع اخذشده است آیا این قطع مأخوذ در موضوع طریقی است یا موضوعی است؟ به‌عبارت‌دیگر سؤال این است که این «تعرفوه» بماهو معرفة دارای موضوعیّت بوده و خودش بماهوعلمٌ موضوعیّت دارد یا اینکه علم و معرفت وقتی در خطابات أخذ می‌شود از حیث طریقیّت اخذ می‌شود؟

مثال: «تبیّن» در آیه 187 سوره بقره

در آیه شریفه که می‌فرماید: «[**کُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّي يَتَبَيَّنَ لَکُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ**](http://tadabbor.org/?page=quran&SID=2&AID=187) » در این آیه نیز سؤالی شبیه بمانحن‌فیه پرسیده شده است. در این آیه گفته می‌شود بخورید و بیاشامید تا وقتی‌که صبح شده و طلوع فجر بشود حال در مورد طلوع فجر این‌چنین آمده است که «**تَبَيَّنَ لَکُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ**» در مورد این «تبیّن» برخی معتقدند که تبیّن حسی است و وقتی گفته می‌شود تبیّن شود یعنی باید ببینید که البته به معنای این است که قابلیت دیدن داشته باشد.

در این آیه پیرامون «تبیّن» دو احتمال وجود دارد؛ احتمال اوّل این است که گفته شود این تبیّن که محسوس شده و شناخت حاصل شود اگر این قطع، موضوعیّت داشته باشد باید قابلیت رؤیت باشد و لذا در لیالی مقمره و لیالی بیضاء (که از 3 شب شروع‌شده تا 10 شب نیز برخی می‌فرمایند و امام از حدود سیزدهم تا بیست و دوم را می‌فرمودند) در این شب‌ها فجر قابلیت تبیّن ندارد، درواقع خیط الأبیض از خیط الأسود در غلبه ضوء قمر قابلیت شناخت و تبیّن حسی ندارد و آیه نیز می‌فرماید که پایان وقت جواز اکل و شرب همین تبیّن است و لذا در لیالی مقمره هم می‌توان أکل و شرب کرد (که البته این مسئله قائلین چندانی ندارد) و هم نمی‌توان نماز صبح را خواند مگر اینکه تبیّن حسی احراز شود.

و اما احتمال دوّم این است که تبیّن و واژه‌هایی که عنوان علم را افاده می‌کنند همه طریقی هستند و حتّی موضوع خطاب هم که قرار می‌گیرد به نحو طریقیّت أخذ می‌شود نه به نحو ذاتی موضوعی. پس این تبیّن موضوعیّت ندارد بلکه آنچه که اصل مسئله است همین است که این اتّفاق رخ دهد، اما اینکه این تبیّن حسی شود یا خیر فقط حکم طریق دارد و الا چه‌بسا در لیالی بیضاء و لیالی مقمره اصلاً امکان تبیّن نباشد اما انسان علم دارد که این شب‌ها نیز همچون شب‌های دیگر در مقطع خاص خودش این اتّفاق رخ‌داده و خورشید در وضعیت خاص خود قرارگرفته است.

فلذا نیازی نیست که امکان تبیّن باشد چراکه موضوعیّت در این بحث همان واقعیتی است که در پشت تبیّن قرار دارد. به‌طور کل این مطلبی است که در مورد تبیّن گفته می‌شود.

این دو احتمال در ما نحن فیه نیز وجود دارد به این معنا که «أن تعرفوه» که به معنای شناخت افراد می‌باشد آیا دارای موضوعیّت است یا طریقیّت دارد؟

احتمال اوّل: موضوعیّت داشتن معرفت

اگر کسی قائل به موضوعیّت شود نتیجتاً معرفت در حقیقت عدالت نیز دخالت دارد که همان‌طور که به خاطر دارید در معنای چهارم و پنجم عدالت این معنا اخذشده بود که حقیقت عدالت، حسن ظاهر یا اسلام با عدم فسق می‌باشد، این کلام بر مبنای این است که «تعرفوه» دارای موضوعیّت باشد یعنی شناخت موضوعیّت داشته و ممکن است گفته شود در حقیقت عدالت هم دخالت دارد.

احتمال دوم: طریقیّت داشتن معرفت

اما اگر احتمال ظاهر و طریقیت ترجیح داده شود درنتیجه گفته می‌شود که معرفت در اینجا همان علامت و نشانه و راه است و لذا ممکن است با واقع مطابق باشد یا نباشد. ظاهر عناوین علمیه و قطعیه که در ادله أخذ می‌شود آن است که این‌ها طریق به‌واقع بوده و موضوعیّت ندارند. حال اگر این احتمال اخذ شود این شناخت شما نسبت به ستر و کفّ و عفاف دیگری علامتی است که درواقع علم در اینجا علامت قرار داده‌شده است، به‌عبارت‌دیگر علم به متعلّق‌های مجموعه علامت قرار داده‌شده است اما علمی که فقط طریقیّت دارد و ممکن است با واقع مطابق شود یا مطابق نشود. و اگر مطابق نشود مشخص می‌شود که در اینجا علامت نبوده است و اینکه گفته شود که «أن تعرفوه» در اینجا درصدد بیان این مطلب است که عدالت همان معرفت می‌باشد، این مسئله مبتنی بر دو چیز است:

یکی اینکه گفته شود اینجا در مقام معرّف است.

و دیگر اینکه علم موضوعیّت داشته باشد.

این دو نکته هیچ‌کدام تمام نیست چراکه اولاً همان‌طور که در جلسه گذشته بحث شد دلالت روایت بر مقام معرّف بودن احراز نشد و ثانیاً علم و واژه‌های دیگری از این قبیل ظهور در طریقیّت دارند نه اینکه بماهو هو دخالت داشته باشد بلکه بما أنّه طریقٌ إلی واقع دخالت دارد.

#### نتیجه بحث تاکنون

حاصل کلام تاکنون در طی این سه مبحثی که در این چند جلسه عرض شد (که البته در درون مبحث سوم نکات دیگری نیز وجود داشت) این است که: این روایت در مقام بیان علامت عدالت می‌باشد.

آنچه که در این جمع‌بندی عرض می‌شود با این مقدمه که عبدالله ابن أبی یعفور از روات برجسته، فهیم و شخصیت‌های جاافتاده‌ای می‌باشد که هم روایات زیادی دارد و هم دارای جایگاه ویژه‌ای می‌باشد، این است که این سائل و راوی از امام درخواست علامتی می‌کند که با آن عدالت را تشخیص داده و پیش بروند و امام نیز در جواب می‌فرمایند «**أن تعرفوه بالسّتر و العفاف و کفّ البطن و الفرج و الید و اللّسان**» یعنی همین‌که شخص مرتکب این اعمال نمی‌شود و شما نیز احراز کردید که این شخص اهل چنین فسق و فجور‌هایی نیست این‌چنین شخصی محکوم‌ به عدالت است.

این سه مبحثی بود که تاکنون عرض شد.

## مبحث چهارم: ذوالعلامه چیست؟

مبحث دیگری که در ادامه این بحث مطرح می‌شود این سؤال است که پس‌ازاینکه روایت در مقام بیان علامت بود، ذو العلامه چیست؟

توضیح مطلب اینکه، گفته می‌شود علامت عدالت این است که «**أن تعرفوه بالسّتر و العفاف و کفّ البطن**» و این علامت هم اطمینان به مجرّد همین ترک‌ها است (البته به صورت مستمر) یعنی شخص اطمینان به ترک مجموعی گناهان کند «چرا که متعلّق مجموعی است» به این معنا که متعلّق کفّ و ستر و ... ترک مجموعی است. پس همان‌طور که گفته شد علامت این است که ترک مجموعی این گناهان نسبت به شخص احراز شود (به هر طریق) و در حدّ متعارف این علم حاصل شود که شخص این افعال را ترک می‌کند و مرتکب نمی‌شود، تا اینجا بیان علامت بود، به این معنا که تمام این مطالب همه علامت بود و امّا ذوالعلامه چیست؟ یعنی آن عدالتی که با این علامت‌ها قرار است احراز شود.

هر علامت و نشانه‌ای یک ذوالعلامه و امر پنهانی دارد که این علامات را نشانه آن امر پنهان قرار داده است. تا اینجا که پیش‌آمده‌ایم باید عرض شود که بر اساس آنچه که تاکنون پیش‌آمده‌ایم اولین نتیجه‌ای که باید حاصل شود این است که ذوالعلامه غیرازاین علائمی است که ذکر شد، چراکه علامت و ذوالعلامه متفاوتان هستند، یعنی متعدد هستند و نمی‌توانند یکی باشند چون معرّف نیست بلکه علامت و ذوالعلامه می‌باشد. پس معلوم می‌گردد که عدالت مطلب دیگری غیرازاین‌ها است.

به‌عبارت‌دیگر نتیجه این است که اگر علامیّت در اینجا با این قدرت وجود داشته باشد پس ذوالعلامه چیز دیگری است.

اما آیا این نتیجه درست است؟

در اینجا می‌بایست دو مطلب عرض شود که انشاء الله در جلسات آینده به آن پرداخته خواهد شد.